

به نام ایزد دانا

آموزش و پرورش استان خوزستان

شهرستان اهواز ناحیه (۱)

کتاب علوم و فنون (۱)

پایه ی دهم

درس چهارم: تاریخ ادبیات پیش از اسلام  
و قرن های اولیه ی هجری

نگارش: اعظم ویسی



زبان ایرانیان پیش از اسلام که ریشه و مادر زبان امروز ایران است، «پارسی» یا «فارسی» نامیده می‌شد.

در ایران پیش از اسلام، آثار فرهنگی - ادبی، قرن‌ها سینه به سینه حفظ می‌شده است؛ مثلاً کتاب «اوستا» را موبدان برای اجرای مراسم دینی، از حفظ می‌خواندند؛ تا اینکه سرانجام در **دوره ساسانی**، آن را به نگارش درآوردند.

زبان‌هایی که در ایران و مناطق همجوار آن، از قدیم‌ترین روزگاران متداول بوده است، ویژگی‌های مشترکی دارند. این مجموعه زبان‌ها را «گروه زبان‌های ایرانی» می‌نامند.

از نظر تاریخی، زبان‌های ایرانی را به سه دسته عمده تقسیم می‌کنند:

• فارسی باستان،

• فارسی میانه،

• فارسی نو.

(۱) **فارسی باستان:** این زبان در دوره هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۰ ق.م) رایج بود. آثار برجای مانده زبان فارسی باستان، فرمان‌ها و نامه‌های شاهان هخامنشی است که «به خط میخی» نوشته شده است.



نمونه ای از خط میخی فارسی باستان

(۲) **فارسی میانه (حدود ۳۰۰ ق.م تا حدود ۷۰۰ م):** زبان نهایی ایرانی میانه، به دوگروه زبان نهایی «پارتی» و «پهلوی» تقسیم می‌شوند. زبان پارتی، در دوره اشکانیان رایج بود و تا اوایل دوره ساسانی نیز آثاری به این زبان، تألیف می‌شده است. **این زبان در شمال و شمال شرقی ایران متداول بوده است.**

**زبان پهلوی، زبان رسمی دوران ساسانی بود.**

از آنجا که این زبان، اساساً به ناحیه پارس تعلق داشته است و در مرحله‌ای میان فارسی باستان و فارسی نو (دری) قرار دارد، آن را «فارسی میانه» نامیده‌اند.

آثاری که به زبان پهلوی تألیف شده، بیشتر آثار دینی زردشتی است. حتی رساله‌های کوچکی که معمولاً آن‌ها را در زمره آثار غیردینی به شمار می‌آورند، مانند «یادگار زریران» نیز رنگ دینی دارند.

آثار ادبی منشور و منظوم این زبان، از میان رفته است، ولی ترجمهٔ عربی و فارسی بعضی از آن‌ها مانند «**کليله و دمنه**» و «**هزار و یک شب**» در دست است که آنها هم دچار تغییرات فراوان شده‌اند؛ در واقع باید گفت آثار ادبی پهلوی به سبب اهمیتی که سنت شفاهی در ایران پیش از اسلام داشته، غالباً به کتابت در نیامده بود.

شعر پهلوی نیز به وضعی مشابه دچار گردید. اشعار کمی به زبان پهلوی در دست است و آنچه باقیمانده، دچار تحریف‌هایی شده است.

بعضی از قطعات، بازماندهٔ اشعار تعلیمی و اخلاقی‌اند. این قطعات شعری در میان اندرزنامه‌های منشور جای دارند. مانند منظومهٔ «**درخت آسوریک**» و «**یادگار زیریران**» که هر دو اصل پارسی دارند.

بعضی از قطعات، بازماندهٔ اشعار تعلیمی و اخلاقی‌اند. این قطعات شعری در میان اندرزنامه‌های منشور جای دارند. مانند منظومهٔ «**درخت آسوریک**» و «**یادگار زیریران**» که هر دو اصل پارسی دارند.

**۳) فارسی نو:** پس از ورود اسلام به ایران، زبان فارسی، تحوّل تازه‌ای را پشت سر گذاشت و با بهره‌گیری از الفبای خطّ

عربی به مرحلهٔ جدیدی گام نهاد که بدان «**فارسی نو**» یا «**فارسی دری**» گفته می‌شود. یکی از نتایج نفوذ اسلام در ایران، **رواج تدریجی خطّ عربی** بود.

زبان فارسی با کنار گذاشتن برخی از صداهاى زبان عربی، الفبای آن را پذیرفت.

پس از برافتادن «ساسانیان»، «طاهریان» نخستین دولت اسلامی ایران بودند.

ادبیات فارسی دری هم به مفهوم واقعی خود، تقریباً همزمان با این دولت پدید آمد.

«دری» زبان درباری ساسانیان، زبان محاوره و مکاتبه مقامات دولتی بوده است.

دری، نخستین صورت زبان ادبی فارسی نو در برابر نفوذ عناصر زبان عربی بود.

فارسی دری، موجودیت خود را به سرسختی حفظ کرد و به تدریج، غنی گشت و زبان عمومی سراسر ایران شد.

منطقه رواج فارسی دری، نخست در «مشرق و شمال شرقی ایران» بود.



## سه قرن اوّل هجری

پس از سقوط دولت ساسانی و از دست رفتن استقلال سیاسی ایران، ایرانیان در سه قرن نخست هجری به فعالیت های علمی و ادبی خود ادامه دادند و به زبا نهایی **فارسی**، **پهلوی** و **عربی** آثار فراوان پدید آوردند.

در آغاز قرن سوم، دولت نیمه مستقل طاهری و پس از آن، دولت مستقل صفّاری بر سر کار آمد. یعقوب لیث صفّاری برای ایجاد حکومت و دولت مستقل ایرانی و برانداختن یا تضعیف حکومت بغداد دست به کار شد تا عظمت و اقتدار ایران را به آن بازگرداند.

وی نه با زبان عربی آشنایی داشت و نه اجازه داد تا این زبان در دستگاه حکومت او به کار رود؛ به همین سبب، زبان فارسی دری را که خود می فهمید و با آن سخن می گفت «**زبان رسمی**» قلمرو خود اعلام کرد.

در پی آن، دولت سامانی، آل بویه و حکومت های کوچک دیگر پدید آمدند و زبان فارسی دری، فرصت و امکان یافت تا به عنوان زبان رسمی شناخته شود و در فضای ادبی، سیاسی و علمی رشد یابد.

## قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم

قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم، مهمترین دورهٔ تمدن اسلامی ایران بوده است. **نظم و نثر فارسی در این دوره شکوفا شد.**

در آغاز این دوره، دولت سامانی روی کار آمد و رسم‌ها و سنت‌های فرهنگی کهن ایرانی را رواج داد. در زمان سامانیان، «بخارا» عمده‌ترین مرکز فرهنگی به شمار می‌آمد و بسیاری از دانشمندی که در این شهر می‌زیستند، آثار ارزنده‌ای به پارسی و عربی، در قلمرو فرهنگ اسلامی پدید آوردند. بعضی از امیران سامانی، خود، صاحب فضل و ادب بودند. آنها شاعران فارسی‌گوی را تشویق می‌کردند و مترجمان را به ترجمهٔ کتابهای معتبری به نثر فارسی برمی‌انگیختند.

این درخشش، با شکست سامانیان از ترکان آل افراسیاب به تیرگی گرایید و خراسان ابتدا به دست **سبکتگین** و بعد پسرش «محمود» افتاد و «سلسلهٔ غزنوی» در سال ۳۵۱ هجری در شهر «غزنه» تشکیل شد.

غزنویان نیز برای ماندگاری حکومت نوپای خود ناگزیر شدند زبان پارسی را رواج دهند و دست کم تا پایان سلطنت مسعود، دربار آنان به وجود شاعران بزرگ فارسی‌گوی که در اواخر عهد سامانی تربیت یافته بودند؛ مانند **عنصری**، **فرخی** و **منوچهری** آراسته بود.

در مجموع، قرن چهارم هجری، دوران غلبه، رواج، حفظ و ارائهٔ آداب و رسوم ملی بود. پایهٔ حماسه‌های ملی به زبان فارسی در این قرن گذاشته شد که زبان فارسی را با ادبیات غنی آن به اوج رساند.

قرن چهارم، دوره طلایی همراه با شکوفایی روح ایرانی بود که با دانشمند بزرگی چون «**محمد بن زکریای رازی**» آغاز شد و با شاعر بی نظیری مانند «**فردوسی**» ادامه یافت.

قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم دوره ترقی در همه زمینه های علمی بود و مردان مشهوری از آغاز تا پایان این دوره در **فلسفه، طب و علوم دینی**، سرگرم تألیف بودند. برای نمونه ابوعلی سینا، در همه علوم روزگار خود تبحر داشت و صاحب تحقیق و تألیف بود؛ وی به فارسی و عربی شعر می سرود. وجود سخنورانی چون **رودکی، فردوسی، عنصری** و بسیاری از شاعران فارسی گوی دیگر، بیانگر اهمیت این دوره است.

**آغاز این دوره که از نظر تاریخی با اوج حاکمیت سامانیان هم زمان است، عصر اندیشه استقلال ملی ایران به شمار می رود؛**

امرای سامانی با تأکید بر ضرورت تألیف به زبان فارسی دری و گردآوری تاریخ و روایات گذشته ایرانی، در برابر خلافت بغداد به هویتی مستقل دست پیدا می کنند و با تشویق شاعران و نویسندگانی کوشند در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ، ترکیب تازه ای از هویت فرهنگی، یعنی بازیافتن اندیشه های ایرانی در چارچوب فرهنگ اسلامی را ترویج کنند.



پس از گذشت چند سده و رواج و نفوذ معارف اسلامی و متون دینی، آمیختگی زبان فارسی درى با زبان عربى افزایش مى یابد.

در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بسیاری از اصطلاحات علمى، ادبى، دینى و سیاسى جدید از راه ترجمهٔ متون عربى، وارد فارسى درى مى شود.

در آغاز این دوره، هنوز بیشتر دانشمندان ایرانی به ضرورت، آثار خود را به عربى مى نویسند تا بتوانند در سر تا سر دنیای اسلام خوانندگان بیشتری پیدا کنند.

## «شعر»

یکی از ویژگی‌های شعر فارسی در قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم، **سادگی فکر و روانی کلام آن** است. شاعر می‌کوشد تا فکر و خیال خود را همان‌گونه که به خاطرش می‌رسد، بیان کند. شاعران این عصر، **بیشتر به واقعیت بیرونی** نظر داشتند و مفاهیم ذهنی آنان از قلمرو تعالیم کلیّ اخلاقی فراتر نمی‌رفت.

آوردن ترکیب‌های تازه، استعاره‌های دلپذیر، تشبیهات گوناگون و به‌کارگیری انواع توصیف از خصیصه‌های دیگر شعر این دوره است.

شعر پارسی در این دوره به دست «**رودکی**» بنیاد نهاده شد؛ به همین سبب او را «**پدر شعر فارسی**» نام نهاده‌اند.

رایجترین انواع شعر فارسی در این دوره، «**حماسی**»، «**مدحی**» و «**غنایی**» بود.

**حماسهٔ ملی ایران و شعر حماسی با «فردوسی» به اوج رسید.**

شعر مدحی یا مدیحه‌سرایی نیز که از آغاز ادب فارسی به پیروی از شعر عربی معمول گشت، با شاعران بزرگ درباری و مدح‌پادشاهان و رجال دربار جایگاه خود را پیدا کرد.

شعرغنائی با دو شاعر مشهور، «رودکی» و «شهید بلخی»، قوت و استحکام یافت.

شعر حکمی و اندرزی تعلیمی هم در این دوره به وجود آمد ولی در دوره سلجوقیان به

پختگی رسید. آوردن موعظه و نصیحت در شعر پارسی از آغاز قرن چهارم معمول گردید

ودراین باب، قطعه‌های کوتاهی سروده شد؛ اما کسی که قصیده تمام و کمال در این موضوع

سرود، «کسای مروزى» بود؛ سپس «ناصر خسرو» شیوه او را ادامه داد.

داستان سرایی و قصه پردازی و آوردن حکایت‌ها و مثل‌ها نیز در شعر این دوره آغاز گشت.

## «نثر»

در عهد سامانی، نثر هم مانند شعر پارسی، رواج یافت و رونق گرفت و کتاب‌هایی در موضوع های گوناگون به «زبان دری» پدید آمد.

نثر این دوره، ساده و روان است و بیشتر به موضوع‌های حماسی، ملی و تاریخی توجه دارد و هنوز آوردن اصطلاحات علمی و اشعار و امثال در آن رایج نشده است.

برخی از کتاب‌های نثر فارسی، در این دوره عبارت‌اند از:

۱) «شاهنامه ابومنصوری»: این کتاب حدود سال ۳۴۶ قمری، به دست عده‌ای از دانشوران خراسان، نوشته شد. موضوع این کتاب، تاریخ گذشته ایران است؛ امروزه فقط چند صفحه‌ای از مقدمه آن باقی مانده است. در اینجا چند سطر از این اثر را با هم می‌خوانیم:

« پس امیر ابومنصور عبدالرزاق، دستور خویش، ابومنصورالمعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را، از دهقانان و فرزندان و جهان‌دیدگان از شهرها بیاورد و چاکر او ابومنصورالمعمری به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد از هر جای و از هر شارستان، گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان، و زندگانی هر یکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از گئی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد، تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود؛ اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت، بهترین عالم، محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزندان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیین‌های نیکو و داد و داوری و رای و... را بدین نامه اندر بیابند. »

۲) «ترجمه تفسیر طبری»: اصل تفسیر را «محمد بن جریر طبری» به **زبان عربی** نوشته است؛ اما جمعی از دانشمندان آن زمان، این کتاب را به فارسی برگرداندند. بخشی از مقدمه آن را می‌خوانیم:

«این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر طبری رحمه الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی دری؛ و این کتاب را بیاوردند از بغداد، نبشته به زبان تازی؛ پس دشخوار آمد خواندن این کتاب. امیر سید ابوالمظفر ابوصالح منصور، علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و از ایشان فتوای کرد که روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؛ گفتند: روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی، مرآن را که او تازی نداند.»

۳) «تاریخ بلعمی»: «ابوعلی بلعمی» به دستور «منصور بن نوح سامانی»، مأموریت یافت که تاریخ مفصلی را که «محمد بن جریر طبری» آن را تحت عنوان «**تاریخ الرسل و الملوك**» به **زبان عربی** نوشته بود، به فارسی برگرداند. بلعمی هم زمان با ترجمه کتاب، اطلاعات دیگری راجع به تاریخ ایران به دست آورد و بر آن افزود و با حذف مطالبی از اصل تاریخ طبری، آن را به صورت تألیفی مستقل درآورد که به «**تاریخ بلعمی**» شهرت یافته است. متن زیر، بخشی از این کتاب است.

اندر حدیث پادشاهی ضحاک تازی: «و این ضحاک را ازدها به وی، از آن گفتندی که بر کتف او دو پاره گوشت بود بزرگ بر رسته دراز، و سر آن به کردار ماری بود و آن را به زیر جامه اندرداشتی، و هرگاه که جامه از کتف برداشتی، خلق را به جادوی چنان نمودی که این دو ازدهاست و ازین قبل، مردمان ازو بترسیدندی؛ و عرب او را ضحاک گفتند ...



با سپاس

شاد و تندرست باشید.

